



بررسی تطبیقی رنسانس در اروپا و ایران

برتری آن اخذ تمدن کهن اسلاف آنها بود. ساختار دستگاه کلیسا که در واقع ویژگی مال‌اندوزی تمدن اروپای کهن را تنها برای خود نگهداشته بود، آگاهی و سپس آزردگی صلیبیون را از آن فراهم آورد. از طرفی وسعت قلمرو، آزادی و امنیت نسبی که به ویژه در قرون اولیه اسلامی پدید آمده بود، زمینه‌های کلی و اساسی در ترویج و گسترش علوم در جهان اسلام بود. از یک سو، حمایت محلی، به ویژه حکام محلی ایرانی از علوم و عالمان و از طرف دیگر، تمایل کلیه موالی و عناصر غیرعرب برای مطرح کردن خود در مقابل تعصب قومی اعراب و برتری‌طلبی آنها و نیز سهولت ارتباط بین افراد در سراسر قلمرو تمدن اسلامی، موجب توسعه نسبی علوم گشت.

تا قبل از حمله مغول، اروپاییان تنها از طرق جنگ‌ها و بعضاً از طریق مسافرت به شرق با تمدن اسلامی آشنا می‌شدند. اما تسلط مغول بر سراسر شرق، نه تنها باعث آشنایی سهل‌تر اروپاییان با تمدن شرق اسلامی شد، بلکه آنها را هم‌چنین تا اندازه زیادی با تمدن چین آشنا ساخت. اینها و بسیاری عوامل دیگر باعث آگاهی و بیداری اروپاییان گشت و آنها تنها راه نجات را در تجدیدنظر در دیدگاه دینی و فرهنگ قرون وسطایی دانستند.

اما در ایران هرچه به زمان حمله مغول نزدیک‌تر می‌شویم، از تعداد دانشمندان ماکاسته می‌شود. چرا که حاکمیت ترکان متعصب قشری بر قلمرو اسلامی، دایره بینش انعطاف‌پذیر و وسیع اسلام اصیل را تنگ کرده و آنها با ترکنازی‌های خود در سراسر قلمرو شرق اسلامی، امنیت پیشین و رشد علوم و بیدایش عالمان را با اعمال خود مختل کردند. ترکان، اسلام را از همان دایره تنگ بدوی خود و موافق با آن نگرستند و همان را نیز گسترانیدند. دستگاه خلافت نیز که هم‌چون دستگاه کلیسایی اواخر قرون وسطی به طبعی میان نهد، منسحق و پوسیده تبدیل شده بود، ملعبه دست

صفویه، راه توقف و بعضاً تنزل را در پیش گرفت. رنسانس اروپا که در مفهوم مصطلح آن، احیای فرهنگ و تمدن یونان و روم باستان است، به طور گسترده از قرن پانزدهم میلادی آغاز می‌شود. فرهنگ و تمدن طبیعت‌گرای یونان و روم باستان در مقابل نفوذ مذاهب شرقی به ویژه مسیحیت، تا اندازه‌ای عقب‌نشینی کرد. رسمیت یافتن مذهب مسیح در اروپا تا اندازه زیادی موجب استحاله فرهنگی اروپاییان شد. چرا که ویژگی‌های دنیاگریزی مذهب جدید، مردم را متأثر ساخته و نفرت از بعضی اعمال صرفاً دنیاگرایانه اسلاف را در آنها برانگیخت. بدین ترتیب فرهنگ و مذهب طبیعت‌گرا جای خود را به فرهنگ و مذهب دنیاگرای داد.

دقیقاً در همان زمان که این تحولات در حال وقوع بود، تحولات دیگری و درست در نقطه مقابل آن در شرف تکوین بود. این تحولات، همان فرآیند تعالی تمدن در جهان اسلام بود. انعطاف دین اسلام و استعداد آن در جذب علوم سایر ملل و سفارش موکد قرآن کریم به کسب علم، اگرچه در دوردست‌ترین نقطه باشد، موجب جلب و جذب علوم ملل دیگر گردید. یکی از مللی که علوم و تمدن آنها تا اندازه زیادی جذب تمدن اسلامی شد، همان فرهنگ و تمدن اروپای کهن بود که اکنون از طرف اروپاییان مسیحی شده، طرد شده بود. مسلمانان این علوم را گرفتند و با علوم سایر ملل شرق ترکیب کردند و پس از گداختن و استحاله آن، متحول و متکامل ساختند. بنابراین زمانی که اروپا با گرایش به مسیحیت، به تدریج میل به زاهدی ریاضت‌کش می‌شد، شرق اسلامی با استفاده از انعطاف ذاتی مذهب خود، تبدیل به مسلمانی با هویت و مستقل می‌گردید.

از سوی دیگر، جنگ‌های صلیبی که طی دوران ریاضت‌کشی اروپا و ظاهراً بر سر ارض مقدس، با مشرق اسلامی ادامه داشت، اروپاییان را با تمدنی برتر آشنا ساخت؛ تمدن برتری که یکی از علل

ظهور جلوه‌های بارز رنسانس در اروپا، به قرن پانزدهم و شانزدهم برمی‌گردد. اما رنسانس دیگری هم تقریباً هم‌زمان با آن در ایران ظهور می‌یابد و آن پیدایش دولت و حکومتی ایرانی است به نام صفویه. سلسله صفویه که حکومت خود را بر ایران رسماً از سال ۹۰۷ هـ ق با تاجگذاری شاه اسماعیل در تبریز آغاز کرد، به راستی رنسانسی در تاریخ حیات ملی - سیاسی ایران محسوب می‌شود. چرا که بعد از آمدن اعراب مسلمان به ایران و ضمیمه شدن ایران به قلمرو خلافت اسلامی، تنها در دوره صفویه است که مجدداً دارای حکومتی ملی، مستقل و نسبتاً فراگیر می‌شویم. هرچند از زمان طاهریان، دولت‌های محلی و نیمه مستقل ایرانی و یا ترک در ایران به قدرت می‌رسند، ولی آنها هرگز نتوانستند هم‌چون دولت صفویه به نام و زبان و فرهنگ ایران و به طور کاملاً مستقل بر قلمرو طبیعی و همیشگی ایران حکومت کنند. حکومت صفویه، رنسانسی در حکومت ایرانی قبل از اسلام، همراه با تأثیرپذیری از اسلام و ارزش‌های آن بود.

از آنجا که رنسانس در اروپا تقریباً مصادف با رنسانس در ایران بود، لذا بررسی تطبیقی آنها با یکدیگر، کمک می‌کند تا جنبه‌های افتراق آنها چه در انگیزه پیدایش و چه در نتایج، روشن گردد. بررسی تطبیقی این دو رویداد تاریخی و پیامدهای آنها می‌تواند نقاط مبهم بسیاری را در چگونگی فرآیند توسعه‌یافتگی اروپا و توسعه‌نیافتگی ایران، روشن سازد. عوامل چندی، اهمیت بررسی تطبیقی این دو رنسانس را نشان می‌دهد. نخست آنکه می‌دانیم ترقی و تکامل چشمگیر اروپا، ریشه در رنسانس آن دارد. دوم آنکه رنسانس ایران که صفویه آغازگر آن بود، هم‌زمان است با رنسانس در اروپا. سوم آنکه بیشترین ارتباط ایرانیان و اروپاییان در طول تاریخ ایران تا قبل از قاجاریه، در همین زمان صورت می‌گیرد و چهارم آنکه اروپا پس از رنسانس، ابتدا به تدریج و سپس به سرعت راه ترقی و تکامل را پیمود، در حالی که ایران پس از

زبویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان بود. اعمال بگانه، رشد طبیعی حیات اقتصادی و علمی ایران دچار اختلال کرد، به گونه‌ای که هیچ تاجر و یا نسائی امنیت و آزادی عمل کافی نداشت. کشاورزان ایران نه از دست محصلین مالیاتی حکام بزرگ بامن بودند و نه مزارعشان از شوم ستوران بابت ترک در امان بود.

این عوامل همراه با عوامل طبیعی، موجب عدم توسعه اقتصاد در ایران گشت. آب و هوای خشک، کوبرها و بیابان‌های فراخ و کوه‌های بی‌آب و یابکم‌آب، پراکندگی شهرها و آبادی‌ها را ایجاد می‌کرد. اقتصاد خانگی که از ویژگی‌های کهن زندگی ساکنان فلات ایران به حساب می‌آمد، همراه با عامل مذکور، اقتصاد ایران را اقتصادی معیشتی کرده بود. از این‌رو، تجارت نیز در ایران رشد بندانی نکرد و اگر هم تجارنی انجام می‌شد، بسیار محدود و به تأکید منابع تاریخی، عمدتاً مربوط به کالاهای تجملی و گران‌بها بود. (۱۱) بنابراین، قرون وسطی در اروپا و دوری منفرط آن از تمدن و فرهنگ یونان و روم باستان و تسلط همه‌جانبه کلیسا بر جسم و روح مردم و تماس‌های آنها با شرق اسلامی و ستم اشراف فئودال و بعضی عوامل دیگر، زمینه‌ای برای پیدایش رنسانس در اروپا شد. حال آنکه در جهان اسلام به طور کلی و در ایران به طور اخص، فرآیندی معکوس اتفاق افتاد. هم‌چنین، آنچه چندی بعد در ایران رخ داد و ما آن را صرفاً رنسانس سیاسی - ملی نام نهاده‌ایم، نه تنها موجب رشد علمی - اقتصادی ایران نشد، بلکه نتیجه‌ای منفی و تأسّف‌بار داشت.

رنسانس در اروپا، خسر نابودی سیستم فئودالیت و ظهور بورژوازی را در پی آورد، حال آنکه در ایران، نظام فئودالیت را تثبیت کرد. در اروپا سرمایه‌داری تجاری که زمینه‌ای برای سرمایه‌داری صنعتی بود، شکل گرفت و حال آنکه در ایران چیزی شبیه به تجارت پیدا شد که آن هم عمدتاً انحصاری و به تعبیری زیر مجموعه فئودالیسم بود تا خصم آن. رنسانس در اروپا، جبران کجروی‌ها و عقب‌افتادگی‌ها بود و در ایران، جبرانی بر شکست‌های سیاسی - نظامی. در اروپا کوششی برای یافتن هویت کامل‌تر بود و در ایران، اعلام دوباره موجودیت. این تحول اجتماعی در اروپا، گام نخست در راه لیبرالیسم و در ایران، گامی در تحکیم دسپوتیزم بود. در اروپا عاملی در تبدیل رعیت به ملت بود و در ایران رعیت به رعیت. در آنجا، تحجر به روشنگری انجامید و در اینجا، روشنگری به تحجر! اینها و بسیاری عوامل دیگر که پیامدهای رنسانس بودند، موجب ترقی روزافزون اروپا و توقف و یا پسرفت ایران گشت. اما سؤال این است که صفویان، علی‌رغم بعضی جنبه‌های متمدنانه‌ای که ایجاد کردند، چرا به تحولی اساسی دست نیافتند؟ حال آنکه اوج ارتباط ایران و اروپا

در این عصر بود؛ عصری که سپیده‌دم پیشرفت و ترقی اروپا محسوب می‌شود.

پیامدهای دو رنسانس

از آنجا که رنسانس پدیده‌ای بسیار مهم می‌باشد، لذا طبیعی است که پیامدهای بسیار جدی و مهمی هم در کلیه شئون و ساختارهای جامعه داشته باشد و چون ما می‌خواهیم دو رنسانس را که از دو جنس مختلف هستند، بررسی کنیم، بنابراین می‌بایستی از آنها پیامدهای متفاوتی هم انتظار داشته باشیم.

تجارت در غرب و سیاست در ایران:

رنسانس چه در اروپا و چه در ایران، توسعه تجاری را نیز در پی آورد. اما این دو توسعه، اساساً به لحاظ کمی و کیفی متفاوت از یکدیگر بودند. تجارت در اروپا خودجوش و در ایران ساخته شاه و از بالا بود. نظام بورژوازی تجاری در غرب، دولت را تحت سلطه خود درآورد، ولی در ایران شاه بود که تجارت را به انحصار خویش درآورد.

تجارنی که در ایران عصر صفوی رشد کرد، فرزند خلف اشرافیت زمیندار بود و این موضوع، البته عجیب است؛ چرا که تضاد و تقابل اشرافیت با بورژوازی تجاری بدیهی است. اما اگر بدانیم که در ایران هیچ‌گاه طبقه‌ای اصیل و پایدار و مستقل وجود نداشته است، شگفتی موضوع از بین می‌رود. همان‌گونه که تجارت در ایران عصر صفوی فرزند خلف اشرافیت بود، زمینداری نیز خود فرزند شاه بود. بنابراین چه تجارت و چه اشرافیت، هیچ‌گاه به طبقه‌ای اصیل تبدیل نشد.

می‌دانیم که نخستین شرط لازم برای تجارت، امنیت است و این چیزی است که بنابه شهادت منابع تاریخی، شاه عباس اول آن را در سراسر ایران به وجود آورد و اعقاب وی هم این سیاست را تعقیب کردند. منابع داخلی و خارجی بر این نکته تأکید دارند که شاه عباس اول، چنان امنیتی در ایران ایجاد کرد که مسافرت در سراسر این کشور، به سهولت انجام می‌گرفت. وی برای تضمین و تداوم این مسأله به کلیه ولات قلمرو ایران دستور اکید داد که بسرقراری امنیت در راه‌ها یکی از مهم‌ترین وظایف آنهاست. هم‌چنین آنها را موظف ساخت در صورت به غارت رفتن کالاها و اموال تجار و مسافران، یا دزدان را یافته و اموال دزد دزدگان را باز گردانند و یا خسارات وارده بر آنها را از جیب خود جبران کنند. (۲) شاه عباس برای رفاه حال مسافران و تجار و تسهیل مسافرت آنها، هم‌چنین دستور بنای کاروانسراهای بسیاری را در جاده‌های کشور داد. این کاروانسراها به فواصل معین و برحسب خصوصیات اقلیمی هر منطقه بنا گردیدند. بنابراین وجود امنیت و کاروانسراها و ارزانی سیورسات، مسافرت در سراسر ایران را به اندازه‌ای تسهیل

بخشید که کلیه منابع خارجی هم بدان تأکید کرده و کیفیت مطلوب کاروانسراهای ایران را نسبت به هند و عثمانی و بالکان ستوده‌اند. (۳)

از طرف دیگر، ارزانی و قیمت پایین مایحتاج روزمره آن‌چنان بود که مسافرت در ایران را برای هر فرد ممکن می‌ساخت. (۴) اما در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که شاه عباس اول و اعقابش چرا از تجارت حمایت کردند؟ آیا حمایت آنها متأثر از سیاست تجاری حاکم بر اروپا و پیروی از تئوری‌های مرکانتالیست‌ها بود؟ آیا منظور از گسترش تجارت، افزایش ثروت ایران از طریق انباشتن فلزات گرانبها بود؟ در جواب به این پرسش‌ها باید گفت که منظور شاه عباس اول هیچ‌کدام از آنها نبود. بلکه منظور شاه در حلقه نخست، صرفاً جنبه سیاسی - نظامی داشت. ایران همواره از جانب دولت عثمانی مورد تهدید بود و اروپاییان هم در رابطه با عثمانی، تقریباً وضعیت مشابهی داشتند. لذا جلب کمک اروپا علیه دشمن مشترک، حتی از قبل از صفویه و در دوره اوزون حسن آق‌قویونلو مشاهده می‌شود. (۵) این مسأله مهم هم‌چنان در ادوار شاه اسماعیل اول (۶) و شاه تهماسب (۷) ادامه می‌یابد. اما شاه عباس که تجربه ناموفق اسلاف خود را در این رابطه در ذهن داشت، متوجه شد آنچه برای اروپاییان در روابط آنها با ایران مهم‌تر است، جنبه اقتصادی - تجاری این روابط است تا جنبه سیاسی - نظامی آن؛ بنابراین کوشید که تسهیلات لازم را برای این منظور فراهم آورد. شاه برای دستیابی به مقصود، بارها سفیرانی به اروپا اعزام داشت و برای اینکه سفرا در انجام مقصود موفق‌تر باشند، به این فکر افتاد که افرادی از همان قوم را که به زبان و آیین آنها آشناتر بودند، به سفارت برگزیند. در این راستا بود که به برادران شرلی روی آورد. (۸) تقویت نیروی ارتش ایران و تضعیف نیروی عثمانی، مهم‌ترین هدف شاه عباس بود و از آنجا که شاه ناگزیر به داشتن ارتش دائمی و مجهز به سلاح‌های آتشین بود، شدیداً نیاز به پول داشت تا از عهده تجهیز ارتش و ساخت یا خرید اسلحه گرم برآید. بنابراین، تجارت ابریشم را که توان جذب ثروت از خارج را داشت، به انحصار خویش درآورد. به طوری که رابرت شرلی در سال ۱۶۰۰ میلادی، ابریشم را در ایران کالای سلطنتی می‌خواند. (۹) همه سیاحان عصر صفوی متفق‌القول هستند که ابریشم خام، مهم‌ترین کالای صادراتی بود که نقشی حیاتی در اقتصاد و امور مالی دولت بازی می‌کرد. چرا که تجارت ابریشم، نقره را به داخل کشور روان می‌کرد و این امر می‌توانست در ضرب سکه، انباشت خزانه و جبران کسری موازنه بازرگانی با خارج به ویژه کشور هند، مفید واقع شود. (۱۰)

نکته‌ای که در رابطه با تجارت در دوره صفویه به ویژه عصر پادشاهی عباس اول حایز اهمیت

است، توجه مخصوص شاه نسبت به ارامنه است. شاه عباس هیچ‌گاه درصدد برنیامد که تجارت خارجی را در بین تجار ایرانی ایجاد و نهادینه کند و از آنجا که هدفی مقطعی را دنبال می‌کرد، لذا از ارامنه برای این کار استفاده کرد. تاورنیه در این رابطه می‌گوید: «شاه عباس ابتدا عده‌ای را چند بار برای تجارت ابریشم به اروپا روانه کرد و به همراه آنها مقداری ابریشم خام فرستاد تا آنها را فروخته و با سود آنها به ایران بازگردند، ولی این اقدامات ناموفق ماند؛ زیرا که همه به نوعی شکست خوردند. لذا توجه شاه معطوف به ارامنه شد. زیرا هم قوی‌ترین و در زحمات مسافرت، خستگی‌ناپذیر و هم در معاش، قانع و در اداره امور خانه مجرب و هم اینکه به واسطه مسیحی بودن، در ممالک عیسوی بهتر می‌توانستند تجارت کنند.» (۱۱) ارمنی‌ها به هنگام ورود به اصفهان، به لحاظ مالی وضعیت مناسبی نداشتند. (۱۲) لذا، شاه به آنها ابریشم مساعده می‌داد که می‌پرند و می‌فروختند و در مراجعت از سفر، قیمت آن را می‌پرداختند و این سبب شده که ارامنه متمکن شوند. (۱۳) به طوری که ارامنه بعد از سی سال به اندازه‌ای ثروتمند شدند که به قول شاردن: «از میان آنان بیش از شصت بازرگان برخاست که هر یکیشان از صد هزار اکو تا دو میلیون ثروت نقدی و جنسی داشت.» (۱۴) مسأله دیگر در مورد توجه شاهان صفوی به ویژه عباس اول به تجارت، قرار گرفتن قسمتی از جاده کهن ابریشم در قلمرو ایران بود. می‌دانیم که این جاده از گذشته دور مورد استفاده بود. این جاده حتی یکی از علل توجه جهانگشایان معروف به فلات ایران بود و علاوه بر اینکه امکان دستیابی به کالاهای موردنیاز مردم فلات ایران را فراهم می‌ساخت، مازاد کالاهای تولیدی آنها هم از همین طریق به شرق و غرب صادر می‌شد. هم‌چنین این جاده یکی از منابع درآمد دولت به حساب می‌آمد. در دوره صفویه این جاده هم‌چنان ارزشمند بود. اگرچه به واسطه اکتشافات دریایی، تا اندازه‌ای از اهمیت آن کاسته شده بود، با این حال به ویژه در قسمت ایرانی آن، هم‌چنان از اهمیت برخوردار بود. چرا که راه قدیمی ایران - بین‌النهرین - سوریه - مدیترانه یا ایران - آسیای صغیر - اژه، علی‌رغم روابط خصمانه‌ای که اکثر اوقات بین ایران و عثمانی جریان داشت، هم‌چنان مورد علاقه تجار آسیایی بود. تجارت تجار عثمانی با شرق، ناگزیر از طریق خاک ایران و یا شمال بحر خزر انجام می‌گرفت. چرا که تسلط پرتغالی‌ها بر دریا، بحریه عثمانی را از فعالیت در دریای عمان و اقیانوس هند باز می‌داشت. از میان دو راهی که گفته شد، بهترین طریق برای تجارت عثمانی‌ها راه ایران بود. چرا که شمال خزر به واسطه عدم امنیت، چندان مورد توجه تجار نبود. تجار روس و آسیای مرکزی هم برای ارتباط با دریای عمان و تجارت با شرق

غرب از طریق دریا، ناچار بودند از خاک ایران عبور کنند. در هر حال شاهان صفوی در شرایطی بودند که ناچار به ایجاد امنیت و فضای مناسب برای تجارت بودند. اما تجارت در اروپا اساساً به گونه‌ای دیگر بود. یونان باستان علی‌رغم اینکه دارای فرهنگی مادی و طبیعت پرستانه بود، اما دانشمندانی نیز به وجود آورد که اندیشه‌های غیرمادی آنها قرن‌ها هم‌چنان در اروپا دوام داشت و افلاطون و ارسطو از زمره آنها هستند. از نظر این دانشمندان، مباحث اقتصادی به طور کلی جنبه ارزشی داشت. آنها ثروت را موجب خوشبختی جامعه نمی‌دانستند. (۱۵) ارسطو ربا را به شدت تحریم می‌کرد (۱۶) و معتقد بود که اشراف و فلاسفه نباید به فکر مال‌اندوزی و گردآوری ثروت باشند. (۱۷) بعد از ظهور دین مسیح و نفوذ آن به اروپا و رسمیت یافتن آن در آنجا، اعتبار این معتقدات هم‌چنان محفوظ ماند. در این عصر در حالی که شیوه تفکر اسکولاستیک بر جوامع اروپایی حاکم بود، مجادله‌های اقتصادی، مسایلی را دربر گرفت که اصولاً جنبه ارزشی، اخلاقی و مذهبی داشت (۱۸) و کلیسا به عنوان یک سازمان مرکزی و با استفاده از نفوذ خود، هرگونه علاقه‌مندی به ثروت و گرایش مادی را تقبیح می‌کرد. (۱۹) می‌دانیم که در قرون وسطی، سیستم حاکم بر کشاورزی اروپا از نوع فئودالیته بود. در آنجا دو طبقه مشخص‌تر از همه بودند. یکی اشراف و فئودال‌ها و دیگری توده‌های مردم یا کشاورزان. نظام زمینداری با اینکه اساساً با نظام بورژوازی تجاری مبنایت دارد، خود علت به وجود آمدن آن شده است. تعداد افراد کشاورزی که به وسیله تجارت، طی سال‌ها توانسته بودند ثروت قابل توجه‌ای برای خود کسب کنند، روز به روز فزونی می‌گرفت. قدرت آنها طی چند نسل به حدی رسید که دولت‌های مستقل و قوی و حامی خود را به وجود آوردند و به عقیده بسیاری، نهضت اصلاح دینی اروپا که دو نفر از اصیل‌ترین رهبران آن لوتر و کالون بودند، از پیامدهای همین فرآیند محسوب می‌شوند. این قشر بازرگان که توانسته بود قدرت خود را به تمامی زمینه‌های زندگی اجتماعی رسوخ بدهد، مکتبی را پدید آورد که موسوم به مکتب مرکانتالیست‌ها شد. این نحله اقتصادی از قرن ۱۵ تا ۱۸ میلادی دوام آورد. اینان اساس ثروت و قدرت هر کشور را پول طلا و نقره می‌دانستند. (۲۰) با اصلاحاتی که در دین مسیح در اروپا صورت گرفت، بسیاری از عواملی که در راه تکامل و رشد بورژوازی از موانع عمده به حساب می‌آمدند، برطرف شدند. لذا گرایش به این حرفه به مرور افزایش یافت و بازرگانان، به مهم‌ترین طبقه اجتماعی - اقتصادی تبدیل شدند. اینان طرفدار یک دولت نیرومند مرکزی بودند. به نظر آنها، دولت

مرکزی وظیفه داشت به مؤسساتی که در کار تجارت خارجی بودند، امتیازات انحصاری بدهد. برای جلوگیری از رقابت آزاد در داخل کشور بکوشد. (۲۱) در ایران عصر صفوی نیز دولت، نیرومند و انحصارگر تجارت بود. اما آنچه که از دخالت دولت در امور اقتصادی، مدنظر مرکانتالیست‌ها بود، اساساً با همان در ایران صفوی متفاوت بود. در اروپا، دولت نه مالک اقتصاد و اموال تجار، بلکه یک راهنما، معین و پلیس محسوب می‌شد. حال آنکه نقش دولت صفوی در تجارت خارجی به عنوان موجد و مالک سودجو در نظر گرفته می‌شد. در زمینه ایجاد انحصار در تجارت خارجی، برخلاف کشورهای اروپایی که انحصار تجارت بعضی از اقلام را به شرکت‌های تجاری داخلی واگذار می‌کردند، شاهان صفویه (از زمان عباس اول به بعد) تجارت ابریشم را در انحصار خود داشتند و به جای کمپانی‌های تجاری داخلی و دادن انحصار به آنها، از ورود کمپانی‌های تجاری خارجی استقبال کرده و انحصار تجارت را به آنها اعطا می‌کردند. هم‌چنین دولت صفویه به جای آنکه هم‌چون دولت‌های اروپایی، از به وجود آمدن رقابت بین کالاهای خارجی با کالاهای داخلی ممانعت به عمل آورد، از ورود اجناس خارجی توسط کمپانی‌های تجاری بیگانه استقبال می‌کرد؛ به طوری که این فرآیند منجر به زوال صنایع سنتی و دستی ایران گردید. چرا که اجناس خارجی، اغلب بدون عوارض گمرکی و با کم‌ترین مالیات و با قیمت ارزان وارد بازار ایران شده و موجب رکود و کساد در کار تولیدکنندگان داخلی می‌شدند. مرکانتالیست‌ها عقیده داشتند هر کشوری به هر ترتیبی که امکان دارد باید بکوشد تا به وضعیت موازنه مثبت در تجارت خارجی برسد. هم‌چنین می‌گفتند که اگر کشوری قادر به تولید مواد خام در داخل نباشد، دولت باید بدون حقوق گمرکی این مواد را از خارج وارد کند و بکوشد آنها را در داخل کشور تولید کند. دولت بایستی کشور را به کانونی از فعالیت بدل کرده و بکوشد از تعداد کارگران غیرتولیدی بکاهد و از تن‌پروری و بطالت و بیکاری جلوگیری کند و برای بازرگانانی که برای طبقه فقیر شغل ایجاد می‌کنند و محصولات مملکت را در خارجه به فروش می‌رسانند، مزیت قابل شود. (۲۲) یکی از نتایج حاکمیت عقاید مرکانتالیستی و نظام بورژوازی تجاری بر مغرب زمین، ایجاد نیروی دریایی قدرتمند در آن کشورها بود. در واقع کشورهای می‌توانستند به معنی واقعی، شجری تئوری‌های مرکانتالیست‌ها باشند که مالک بحریه قدرتمندی هم باشند. پرتغال، هلند، انگلیس و فرانسه به واسطه داشتن بحریه قوی بود که قادر بودند در تمامی دریاها به تجارت و حمل و نقل کالاها پرداخته و سود این خدمات را که فلزات

گانهها بود، به سرزمین خود انتقال دهند. در آن عصر اهمیت بحریه به حدی بود که حتی بعضی از مرکانتالیست‌ها، داشتن آن را ضروری تر و پرسودتر از تولید کالا و یا فروش آن می‌دانستند. چنان که یکی از این متفکران، به نام چرباس چایلد در پایان قرن هفدهم اظهار داشت که ارزش کرایه حمل و نقل کالا به وسیله کشتی به مراتب مهم‌تر از خود کالاهاست و تمام آن، منفعت خالص برای مملکت صاحب کشتی محسوب می‌شود. (۲۳) البته این را می‌باید در نظر داشت که دستیابی به بحریه قوی، نه تنها امکان انجام تجارت در سطحی وسیع را برای کشورهای صاحب آن فراهم می‌ساخت، بلکه تسلط انحصاری بر راه‌های دریایی را که سهل‌تر و ارزان‌ترین راه‌ها بودند، ممکن می‌کرد و استعمار مالک فاقد بحریه را فراهم می‌ساخت. به عبارت دیگر، بحریه هم جلب و جذب صلح‌آمیز فلزات گرانبهای کشورهای دیگر را به ممالک مادر ممکن می‌ساخت و هم جذب اجباری و در واقع غارت‌ها را.

هم‌چنین در دوره مسزبور، دولت‌ها درصدد ایجاد صناعات جدیدی برآمدند. (۲۴) در اروپا تجارت موجب انتقال سیستم اقتصادی از حالت مرفه‌کنش‌آوری به سیستم صنعتی شد. چرا که سیاست اقتصادی مرکانتالیست‌ها مبتنی بر بردآوری فلزات گرانبها از سایر نقاط و تلاش آنها، طرق مختلف در این زمینه، موجب توسعه کمی و کیفی صنایع آنها گردید. اشتیاق تولیدکنندگان برای کسب پول بیشتر و تشویق‌های دولت، خواه‌ناخواه موجب رشد و توسعه کمی و کیفی محصولات شد. حمایت دولت از تولیدکنندگان و تلاش آن در انتقال صنایع به داخل و ترغیب صنعت‌گران سایر کشورها برای ورود به کشور بود. (۲۵) عاملی دیگر در افزایش کمی و کیفی محصولات بود. از طرف دیگر، ترجیح تجار به عمل کالاهای صنعتی به سبب حجم و وزن اندک آنها نسبت به کالاهای کشاورزی (۲۶)، موجب تکامل و توسعه هرچه بیشتر صنایع دستی و سپس زرگاری اروپا شد. (۲۷)

متأسفانه در ایران عصر صفوی، هیچ‌گاه تجارت خارجی و داخلی، موجب توسعه صنایع در آن نشد. اولاً عمده صادرات ایران به خارج را پشم خام تشکیل می‌داد، (۲۸) ثانیاً از سه اصل مهم تجارت یعنی پول، راه و امنیت، در عصر صفوی تنها دو مورد، یعنی راه و امنیت وجود داشت. اما مورد نخست یعنی پول، به واسطه نوع مختار اقتصادی حاکم بر ایران که نظام فئودالیسم، کاملاً فراهم نبود، در واقع نبود هر یک از سه اصل ممل مسزبور موجب سرگ تجارت می‌شود. از رشاد سیاحان اروپایی نیز می‌توان به کمبود پول موجود در جامعه ایران عصر صفوی پی (۲۹) از آنجا که در مناطق روستایی و ایلاتی به

ویژه روستاهای دور از شهر نمی‌توان به وجود پول زیاد مطمئن شد، چرا که اساساً پول به عنوان وسیله معامله، غالباً در شهرها مورد استفاده بود، لذا تجارت در مناطق روستایی نمی‌توانسته رونق زیادی داشته باشد و آنچه وجود داشت نیز بیشتر خرده فروشی و دوره‌گردی بود. از طرف دیگر، چون اقتصاد معیشتی در روستاها حاکم بود، لذا مازاد تولید هم نمی‌توانسته وجود داشته باشد. از گزارشات سیاحان اروپایی در مورد انواع اقلام صادراتی ایران، می‌توان فهمید که به جز ابریشم که در بعضی نواحی ایران تولید می‌شد و بعضی مواد معدنی نظیر احجار کریمه، عمده‌ترین صادرات ایران به خارج را فرش و تا اندازه‌ای هم منسوجات تشکیل می‌داد. (۳۰) اما از آنجا که یکی از مهم‌ترین اقلام وارزانی ایران از اروپا را انواع پارچه تشکیل می‌داد (۳۱)، به نظر نمی‌آید که منسوجات تولیدی ایران از کیفیت مطلوبی برخوردار بوده باشد. هم‌چنین نام بعضی از اقلام کشاورزی و گیاهی را در سیاحت‌نامه‌های آنها به عنوان مازاد تولید که به هند صادر می‌شد، می‌توان دید. (۳۲) با این حال مازاد تولید در ایران آن اندازه نبود که بتوان صادراتی وسیع داشت.

موضوع دیگری که در این رابطه به نظر می‌رسد، این است که تجارت با غرب و مسیحیان خارج معمولاً توسط ارامنه و تجارت داخلی و هم‌چنین تجارت با هند و کلاً کشورهای اسلامی همسایه، توسط ایرانیان مسلمان انجام می‌گرفت. شاردن در این ارتباط می‌نویسد: «اینان [ایرانیان مسلمان] حوصله بازرگانی به ویژه با ممالک خارجی را ندارند. در نتیجه در ترکیه سررشته تجارت عمده خارجی در دست مسیحیان و یهودیان و در ایران در اختیار مسیحیان و هندیان غیر مسلمان است. ایرانیان به بازرگانی در ایالات و ولایات کشور خود و تجارت عمده هندوستان اشتغال دارند.» (۳۳) بنابراین در مقایسه بین تجارت داخلی و تجارت خارجی، می‌بینیم که تجارت داخلی ایران از سودآوری کمتری نسبت به تجارت خارجی برخوردار بوده است. با این حال به واسطه وجود راه‌های ارتباطی و کاروانسراهای متعدد و آباد در راه‌ها و در داخل شهرهای ایران و نیز وجود امنیت کافی، تجارت داخلی ایران بهتر از هر دوره‌ای از حمله عرب تا صفویه، بوده است. این شرایط مساعد اولاً طرق ارتباط شرق و غرب جهان را تسهیل می‌بخشد، ثانیاً مازاد تولید ایران به این وسیله به خارج صادر می‌شد و نیازهای متعدد داخلی نظیر اسلحه، پارچه‌های بهتر، کاغذ و غیره از طریق همین امکانات موجود برآورده می‌شد. ثالثاً شرایط مناسب ارتباطی در داخل ایران که زمینه لازم برای تردد تجار و سیاحان خارجی را فراهم می‌آورد، امکان ارتباط و تبادل فرهنگی را نیز بین ایران و سایر نقاط فراهم می‌ساخت. رابعاً

وجود راه‌ها و امنیت لازم، تا اندازه‌ای به توسعه تولیدات داخلی اعم از صنعت دستی و خانگی و نیز کشاورزی انجامید.

برخلاف ایران که عمده صادراتش را ابریشم خام تشکیل می‌داد، اروپا حداقل امکان می‌کوشید از صدور مواد خام جلوگیری کند. اصرار آنها در این سیاست به آنجا رسید که بعضی از کشورهای اروپایی، تلاش کردند حرفه قالی‌بافی و ابریشم‌بافی را به داخل اروپا برده و حتی کوشیدند که ابریشم را در خود اروپا تولید کنند. (۳۴)

هم‌چنین اتخاذ تدابیر گمرکی که به نفع تولیدکنندگان داخلی باشد، از اصول سیاست‌های مرکانتالیست‌ها بود. آنها ورود هرگونه کالاهای خارجی را تنها با اخذ رقم بسیار بالایی از حقوق گمرکی و مالیاتی و ورود مواد اولیه و صدور محصولات صنایع را با کمترین مالیات، اجازه می‌دادند. در حالی که در زمان صفویه به واسطه این که اصل مهم برای آنها جلب کمک نظامی و سیاسی اروپا بود، چنین مقوله‌هایی کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت. همان‌گونه که بعداً خواهیم دید، شاهان صفوی به راحتی امتیازات محیرالعقولی به شرکت‌های تجاری اروپایی واگذار می‌کردند. یکی از این امتیازات، معافیت کالای کمبانی‌های اروپایی از مالیات و عوارض گمرکی بود. پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها مدت‌ها از این معافیت برخوردار بودند. (۳۵) طبیعی است که در چنین شرایطی، صنایع دستی داخلی نتوانند به رقابت با کالاهای خارجی بپردازند. به ویژه آن که در بعضی موارد، کالاهای تولیدی اروپا در ایران ارزان‌تر از همان کالاهای در کشور تولیدکننده اروپایی بود. (۳۶) از طرف دیگر عدم توجه شاهان صفوی به نیروی دریایی و عدم تلاش برای ایجاد آن، یکی دیگر از عوامل عدم توسعه کمی و کیفی صنایع در ایران بود. اصولاً کشور ایران به واسطه تماس بسیار اندکی که با سواحل داشته، در طول تاریخ خود، داشتن بحریه را کمتر مورد توجه قرار داده است. صفویان با این که همیشه از طرف جنوب، دل‌نگران بودند، ولی هیچ‌گاه به فکر ایجاد یک بحریه قوی برنیامدند. صفویه در اوج قدرتش که زمان شاه عباس اول بود، بسیار تلاش کرد که پرتغالی‌ها را از تنگه هرمز بیرون براند. اما به واسطه نداشتن بحریه، در تمامی تلاش‌های خود شکست خورد. با این حال به جای آنکه به فکر ایجاد نیروی دریایی قدرتمند برآید، کوشید تا با توسل به یک قدرت خارجی دیگر، حریف را از میدان بیرون کند. حتی در یک مورد که کارل یازدهم پادشاه سوئد صرفاً به جهت گسترش ارتباط تجاری ایران و سوئد، به شاه سلیمان نامه‌ای نوشت و در آن اعلام آمادگی کرد که افراد متخصص لازم در ساختن کشتی اعم از کشتی‌ساز، آهنگر و مردان بحری را به ایران بفرستد تا شاه ایران بتواند

با کمک آنها در دریای خزر، خط کشتیرانی ایجاد کند (۳۷)، موجب آن نشد که شاه صفوی به این مهم، توجه نماید. نبود بحریه که بهترین و ارزانترین وسیله حمل و نقل محسوب می‌شد، تجار ارمنی ایران را که عزم سفر به غرب را داشتند، با مشکل مواجه می‌کرد. آنها سه طریق برای سفر داشتند؛ یا اینکه از راه عثمانی سفر کنند که این راه به واسطه جنگ‌های مکرر و مستمر که بین ایران و آن کشور جریان داشت، معمولاً مسدود بود، راه دیگر از طرف دریای خزر - آرخانگلسک - اروپا بود که این راه نیز معمولاً توسط اقوام کوچ‌نشین و غارت‌گر بین راه در تهدید بود و راه سوم طریق خلیج فارس بود که ایرانی‌ها به واسطه نداشتن بحریه، ناگزیر به استفاده از کشتی‌های فرنگیان بودند. از آنجا که اکثر اوقات، تعادل و توازن قوا بین بحریه‌های کشورهای مختلف اروپایی در خلیج فارس وجود نداشت و تسلط غالب، بیشتر اوقات با یکی از آن دولت‌ها بود، لذا قیمت حمل کالاهای تجاری را هم آنها تعیین می‌کردند. بنابراین کالاهای صادراتی ایران به غرب، معمولاً محدود بود و آنچه نیز صادر می‌شد، عمدتاً کالاهای لوکس را دربر می‌گرفت. چه اینها علاوه بر آنکه از لحاظ وزن و حجم اندک بودند، ارزش زیادی هم داشتند و همین یکی از موانع توسعه بود.

عامل دیگری که به طور کلی نقش مؤثری در توسعه کمی و کیفی صنایع و محصولات اروپا داشت، کیفیت طرق ارتباطی داخلی و به ویژه وسایلی بود که برای حمل کالاهای مورد استفاده قرار می‌گرفتند. قایق و گاری، دو وسیله بسیار باارزش بودند که در اروپا در راه‌های خشکی و رودخانه‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این دو وسیله در عین حال که گنجایش مقدار زیادی بار داشتند، کمترین هزینه لازم را نیز ایجاد می‌کردند. استفاده از گاری در اروپا به حدی بود که یکی از نویسندگان می‌نویسد: «وسایل نقلیه‌ای که با اسب کشیده می‌شدند و در قرن هجدهم وارد پاریس می‌شدند، از لحاظ تعداد، احتمالاً به همان اندازه اتومبیل‌هایی بوده است که امروزه وارد پاریس می‌شوند.» (۳۸)

اما راه‌های ارتباطی در داخل ایران، صرفاً راه‌های خشکی بودند. چرا که در داخل ایران رودخانه‌های قابل قایقرانی، اندک می‌باشند. این طرق خشکی، در دوره صفویه نیز مشابه هزاران سال قبل بود و به لحاظ تکنیکی، کمترین تکاملی را به خود ندیده بود. چرا که لازمه تحول و تکامل در چیزی، فراهم آمدن اسباب آن است و چون راه‌های عصر صفوی، هم چون راه‌های قدیم ایران اصطلاحاً «مال‌رو» بودند و نه «گاری‌رو»، لذا اسباب تکامل راه‌ها نیز هرگز فراهم نیامد. اصولاً فرهنگ استفاده از گاری و کالسکه برای حمل بار و مسافر در ایران تا اواسط قاجاریه، هیچ‌گاه وجود نداشت. جاده‌های

ایران برخلاف جاده‌های اروپا همیشه مال‌رو باقی ماندند. بنابراین هرگز لزومی به تعریض و تسطیح و سنگفرش کردن جاده‌ها پیش نمی‌آمد. این دگرگونی‌ها زمانی الزامی می‌شود که عدم آنها، ارتباط و ترافیک را غیرممکن سازد. بدیهی است که گاری و کالسکه در زمستان‌ها به ویژه در نواحی که جاده‌ها از خاک رُس و سستی برخوردار باشند، قادر به حرکت نمی‌باشند. اما برای حرکت چارپایان، این نقص نمی‌تواند مشکل جدی ایجاد کند.

در زمان صفویه، حتی مشاهده فواید بدیهی و فراوان این مظهر تمدن (گاری و کالسکه) که در اروپا معمول بود نیز موجب نشد که صفویه به استفاده از آن روی خوش نشان بدهند. به طور مثال کالسکه‌ای که سفیر مسکو با خود آورده بود تا به شاه هدیه کند و نیز کالسکه‌ای که پادشاه انگلیس برای شاه ایران هدیه کرده بود، عاقل و بی‌مصرف در گوشه‌ای افتادند. (۳۹) عدم استفاده از این وسیله باارزش، پیوسته تعجب سیاحان غربی را برانگیخته بود. (۴۰) در واقع استفاده گسترده از این گاری‌ها با چند چرخه‌ها که با نیروی چارپایان به حرکت درمی‌آمدند بود که انسان اروپایی را بر آن داشت تا به منظور کاستن از هزینه حمل و نقل و سرعت بخشیدن به آن، درصدد جایگزین کردن قوه محرکه‌ای ارزان‌تر و قوی‌تر از نیروی چارپایان برآید. لذا نخستین ماشین‌های اختراعی، همان کالسکه‌ها بودند، ولی به جای اسب، نیروی ماشین آنها را به حرکت درمی‌آورد.

از فواید دیگر استفاده از گاری و کالسکه، توسعه نظام جدید شهرسازی بود. اصولاً در اروپا از قرن شانزدهم که درشکه‌ها به تعداد زیاد وارد شهرهای آن شدند، اقدامات جدی در ایجاد و توسعه نظام جدیدتر شهرسازی نیز در پی آمد. شهرها ناگزیر اندک نظمی به خود گرفتند و وضع توزیع و گردش کالا و خدمات در آنها رو به بهبود گذاشت. جان استوک خود شاهد اولین تغییرات در لندن بود (۱۵۲۸ م)، پیشگویی کرد که: «جهان بر روی چرخ‌ها راه خواهد پیمود.» (۴۱) نبود چنین وسیله ارزشمند، یکی از موانع نوسازی شهرها در ایران عصر صفوی بود. حال آنکه عده‌ای را عقیده بر آن است که عصر صفوی، اوج شهرسازی مدرن ایران آن روز بوده است که این نظر البته نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. به اعتقاد بسیاری از سیاحان اروپایی که در آن عصر از اصفهان و سایر شهرهای ایران دیدار داشتند، شهرهای ایران دارای خیابان‌ها و کوچه‌های تاریک، ناهموار، مسقف و پرپیچ و خم بود که در زمستان‌ها به واسطه بارندگی و به علت سنگفرش نبودن، به لجنزاری مملو از گل و کثافت تبدیل می‌شدند. خروج فاضلاب منازل به بیرون از آنها و جریان آن در میان معابر، نه تنها منظره نامطبوعی ایجاد می‌کرد، بلکه موجب افزایش و

شیوع انواع و اقسام بیماری‌ها می‌شد. (۴۲) عادت ایرانی‌ها در استفاده مستقیم از چارپایان به اندازه‌ای بود که محمدرضا بیگ سفیر ایران در فرانسه، کالسکه‌ها را «ارابه لکتی» خوانده و اینک ناگزیر بود فاصله ماریس تا پاریس را به وسیله آنها طی کند، می‌نویسد: «او مصراً خواستار اسب بود تا بر آن سوار شده و این فاصله را طی طریق کند.» (۴۳) بنابراین عدم استفاده ایرانیان از این وسیله باارزش، یکی از موانع توسعه در بسیاری از زمینه‌ها بود.

یکی دیگر از تدابیر مرکانتالیست‌ها که به بهبود کمی و کیفی صنایع و تولیدات اروپاییان منجر شد، تدابیری بود که در زمینه پول و فرآیند آن و ممانعت از خروج آن از کشور و تلاش در جذب آن به داخل اتخاذ شد. می‌دانیم که بشر از زمان‌های بسیار دور به ارزش و کارکرد پول و جریان آن در جامعه واقف شده بود. اما در قدیم، گذشته از این که حجم استفاده از مسکوکات در معاملات بسیار محدود بود، نوع نگرش حکام و امپراتوران هم به آن شکل دیگری داشت. در آن عصر (عصر باستان) دایره بهره‌گیری از پول، فوق‌العاده محدود بود. چرا که نظام اقتصادی حاکم، نظام فئودالیته بود. در آن نظام، پول اساساً نقشی ایفا نمی‌کرد و اقتصاد، معیشتی بود و نیازها معین و محدود و همه مایحتاج یک خانوار در یک مزرعه و خانه تولید می‌شد و نیازها غالباً شکل پایابای داشته و پول به عنوان واحد ارزش‌گذاری در معاملات، مبادله نمی‌شد. اما بعدها هم‌چنان که بورژوازی تجاری رشد می‌کرد، پول اهمیت بیشتری می‌یافت و تجار، نیازمند به واحدی معین برای تعیین ارزش کالاها می‌شدند. دیگر دولت‌ها مالک و صاحب پول نبودند، بلکه پول از آن تعداد بی‌شماری از تجار بود که آن را از طریق تجارت اندوخته بودند. پول در اقتصاد به عنوان پایه مطرح شد و به قول نویسنده‌ای، پول مهم‌ترین عنصر سرمایه شد که بر روی سایر عناصر تأثیر گذاشت. (۴۴) تا قبل از ظهور نظام بورژوازی، فلزات گران‌بها عمدتاً در خزانه شاهان و امپراتوران نگهداری می‌شد و آنها هم گهگاه مقداری از این ذخایر را که از طرق غنیمت، هدایا، باج و خراج و مالیات گردآورده بودند، برای بعضی از پرداخت‌ها، به شکل پول مورد استفاده قرار می‌دادند. در واقع در آن عصر، شاهان و امپراتوران توزیع‌کننده پول به لحاظ کمی و کیفی بودند. ولی در عصر ظهور و حاکمیت بورژوازی، این وظیفه به تجار رسید.

در اروپا به سال ۱۳۵۵ میلادی، برای نخستین بار شخصی به نام اورسم بدان نگرش کهن و باستانی نسبت به پول، اعتراض کرد. او گفت: «پول یک کشور تعلق به جامعه دارد نه به شاه؛ پادشاه با حکومت باید انتشار و صدور پول را منظم و آسان گرداند؛ اما نباید ضرب و چاپ آن را وسیله انتفاع

بعد آن شاه که در ضرب سکه تقلب روا دارد، راست به علاوه پول تقلبی، پول درست را هم از مردم پندارد. مردم پول درست را پنهان یا صادر می‌کنند و مسکوکات تقلبی و کم بها از راه بیانات مالیات و غیره، نصیب خود حکومت می‌شود. (۲۵)

بعد از رنسانس و قوت گرفتن طبقه بورژوازی، بانکها هم مجری خواسته این طبقه شدند. لذا بانکها نه تنها موظف گردیدند راه‌هایی را که پیش به رو رود طلا و نقره به کشور می‌شد، ایجاد و تولید کنند، بلکه مهم‌تر از آن موظف به کنترل میزان پول در گردش و به تبع آن کنترل ارزش پول شدند. چرا که میزان ارزش پول یا پول‌های رایج جامعه، علاوه بر اینکه در میزان خروج یا عدم خروج آن از کشور، بلکه در توسعه یا عدم توسعه منابع نیز مؤثر بود. فراوانی یا کمبود هر کدام از پول‌های طلا یا نقره و هم چنین میزان خالصی یا خالصی آنها، نسبت مستقیمی با میزان ارزش هر یک از آنها داشت. مثال بارز این مطلب، مورد پایتای است که با افزایش طلا و نقره در آن و ورود دلار آنها از آمریکا، رکود اقتصادی عظیمی را در آورد. (۲۶)

بسیار مبنای نظام بورژوازی تجاری، دولت بایستی تنها مجری اوامر این طبقه می‌بود و نیز نقش ناظر و پلیس را ایفا می‌کرد و تنها به این تکیه بود که امکان انتقال ثروت از سایر نقاط به خود مادر فراهم می‌شد. نوسان ارزش طلا و نقره واسطه اقدامات بی‌موقع دولت‌ها خطرناک بود، حال آنکه اگر افزایش ارزش آنها به لحاظ مادی موجه می‌بود، هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. اما افزایش ارزش مثلاً سکه خیلی زیاد می‌بود، نه‌های طلای کشور همسایه سیل آسا وارد می‌شودند که طلا در آن گران‌تر بود. اگر این قیمت دوام می‌آورد، طلایی که بهای آن بی‌رویه رفته بود، نقش پول بدل را پیدا می‌کرد و پول از آن میدان به در می‌شد. (۲۷) بدیهی است عدم پول آگاهانه نظام گردش پولی، منجر به تغییرات اجتناس شده و در صورت افزایش یا کاهش عادی قیمت‌ها، تولید یا عدم تولید کالاها از نظر کمی و کیفی و به تبع آن توسعه یا عدم توسعه رایج، به شدت از آن متأثر می‌شد.

عزم کشورهای اروپایی مبتنی بر نظام بورژوازی تجاری، برای جذب ثروت، موجب پیش‌گامی و کیفی تولیدات و صنایع آنها شد و افزایش منجر به کسب پول بیشتر شد و این دوخته پولی هم موجب افزایش و تقویت صنایع تولیدات گشت و در واقع یک سیکل پیوسته ایجاد کرد که تمدن مادی اروپا را روزبه‌روز بیشتر به جلو با اهمیت یافتن پول و آشکار شدن نقش آن در توسعه، شیوه‌ها و سازمان‌های جدیدی برای ارائه

خدمات پولی و بانکی به منصفه ظهور رسید و این موضوع عرضه و تهیه پول را به مراتب بیشتر و وسیع‌تر از هر ابزار مبادله دیگر توسعه بخشید. این وسایل عبارت بودند از: ضرب سکه توسط ضرب‌خانه‌های دولتی، انتشار اسکناس توسط بانکها، حواله و نقل و انتقال پول، تجمع سرمایه‌های کوچک و سرمایه‌گذاری از محل این سپرده‌ها و به حداقل رساندن ریسک از طریق بیمه یا انتقال و تجزیه ریسک. (۲۸) در این زمینه در شهر ونیز، استفاده از اسناد بانکی از سده پانزدهم معمول شد. به طوری که این اسناد قابل تبدیل به طلا و نقره و هم چنین قابل مبادله بود. هم چنین بانک انگلستان در زمان تأسیس به سال ۱۶۹۴ میلادی، مبادرت به نشر اسکناس کرد. از طرف

دیگر این بانک، به اعطای اعتبار که میزان آن از سپرده‌های واقعی بسی بیشتر بود، اقدام ورزید. (۲۹) البته تأثیرات نهضت پروتستانیزم را بر این فرآیند توسعه نظام پولی، نمی‌بایست از نظر دور داشت. گروهی و در رأس آنها ماکس وبر، برخلاف مارکس، بر این عقیده بودند که این نهضت پروتستانیزم بود که تحولات اقتصادی عظیم را در غرب پدید آورد. در واقع مقدمه این نهضت را در قرن چهارده و اوج آن را در عصر لوتر و کالون می‌توان دید. کالون، ثروت و مال را ناشی از بذل و احسان الهی می‌دانست. او عقیده داشت که وجدان انسان نباید از حسب مال و سودجویی، بیم و هراسی داشته باشد. این افکار، روحیه بازرگانی و سوداگری را در جامعه تقویت کرد. به خصوص که کلیسای کاتولیک نیز در مقابل مخالفت‌های شدید و توسعه افکار اصلاح‌طلبان، مجبور شده بود در عقاید کهن از جمله درباره ممنوعیت بهره پول تجدیدنظر کند و حتی پاره‌ای از گروه‌های مذهبی، خود به فعالیت‌های بانکی و اعتباری می‌پرداختند. (۵۰) بنابراین دیده می‌شود که نهضت اصلاح دینی و فرهنگی، عاملی مؤثر در توسعه اقتصادی در اروپا بود و حتی به قول نویسنده‌ای: «دلیل صعود غرب بر قله عصر جدید، این است که غرب پیش از هر چیز فرهنگ سنتی خود را تحلیل برده و کنار گذاشته است.» (۵۱) فرهنگ سنتی که در راستای منافع اشرافیت بود و نه بورژوازی، ناگزیر می‌بایست تحلیل می‌رفت.

این همه در اروپا بود. حال بایستی ببینیم ایران از این جهت در چه وضعی قرار داشت. پیش از آن که به چگونگی جریان نظام پولی ایران بپردازیم، لازم است به نظام اقتصادی حاکم بر ایران آن عصر اشاره‌ای داشته باشیم. در طول تاریخ ایران تا عصر پهلوی، همیشه نظام اقتصادی فتووالیته بر ایران حاکم بود که دوره صفوی هم در زمره آن می‌باشد. (۵۲) همان‌طور که گفته شد، نظام فتووالی نظام گردش پولی خاصی را می‌طلبد که اساساً با نظام گردش پولی بورژوازی فرق می‌کند. دیدیم که

اورسم اولین نفری بود که اساساً با نوع گردش پول و نوع نگرش به آن مخالفت کرد و گفت که پول از آن جامعه است و نه شاه. شاه حق ندارد که به نفع خود در ارزش پول تغییر بدهد. در واقع وی با نوع نگرش فتووالی به پول مخالف بود. هم چنین با نوع نگرش فتووالی نسبت به جامعه، دولت، سیاست و غیره. اصولاً همان‌طور که یک مالک زمین و فتووال، زمین و هر آنچه را که بر آن است، اعم از رعیت و خانواده‌اش، از آن خود می‌داند، این نگرش در مقیاس بالاتر و در رأس مخروط یعنی شاه یا امپراطور را که بر این نظام اقتصادی حکومت می‌راند، (به ویژه در شرق) می‌تواند دربرگیرد. لذا پول و فلزات گران‌بهای کشور از آن شاه بود و او حق داشت هر آنچه که می‌خواست انجام دهد. شاهان از روزگار باستان، همواره می‌کوشیدند خزانه خود را از جواهرات و فلزات گران‌بها سرشار سازند و چون خزانه را مال شخص خود می‌دانستند، به هر طریق که می‌خواستند آن را به مصرف می‌رسانند. در واقع، در این عصر مردم رعیت شاه بودند و کشور ملوک شاه و ثروت کشور نیز ثروت شاه بود. شاه، رئیس مردم و فرمانروای آنها بود و مردم فرمانبردار او. اما در یک نظام دمکراتیک و ملی، همه اینها کاملاً برعکس می‌شود. پول از آن ملت و شاه خادم ملت می‌گردد. لذا شاه در نظام دمکراتیک، موظف است به کمک دولت، جریان پول را از لحاظ کمی و کیفی به گونه‌ای کنترل کند که سعادت مادی مردم را در پی داشته باشد. در نظام فتووالی، اصولاً دایره جریان پول در جامعه و فضای دستیابی و مصرف آن، عمدتاً به شهر محدود است. ما این پدیده را به وضوح در دوره صفویه مشاهده می‌کنیم. شرلی می‌گوید: «به هنگام مسافرت به ایران در کردستان، دیدیم که کردها به سمت ما می‌آیند. ما از ترس دست به اسلحه بردیم. اما آنها نان و برنج و بُز و پنیر و سایر مأكولات را در دست گرفته می‌آوردند. معلوم شد که هنوز استعمال پول را نمی‌دانستند و ما در عوض، کفش‌های کهنه و حلقه‌های برنجی و آیینه‌های کوچک به آنها دادیم.» (۵۳) هم چنین تاورنیه می‌نویسد: «در مراجعت از ایران از راه مرند به صوفیان و از صوفیان به تبریز در هیچ جا برای ما ممکن نشد که نان را با پول خریداری کنیم. در مقابل بایستی اسباب‌های خرد و ریز به زن‌ها می‌دادیم که بیشتر دوست می‌داشتند.» (۵۴) حتی تا همین چند دهه اخیر هم در بسیاری از روستاهای ایران در معاملات، پول نقش چندانی ایفا نمی‌کرد.

اغلب زنان روستایی ایران به جای استفاده از پول به عنوان وسیله مبادله، از آن به عنوان وسیله‌ای برای زینت استفاده می‌کردند. عمدتاً طلا و نقره ایران در خزانه شاه انبار می‌شد و شاه مقادیری از آن را سکه زده و در موارد محدودی مورد استفاده قرار می‌داد. شاردن می‌گوید: «خزانه شاه یک گودال

بی انتها است، زیرا همه چیز در آن ناپدید می شود و مقدار اندکی از آن خارج می شود، مگر در مورد هدایایی که شاه فی المجلس می بخشد. اما بسیار نادر است که برای امر دیگری، چیزی از خزانه خارج شود. (۵۵) قسمت عمده دیگر فلزات گران بهای خزانه، صرف تجملات می گشت. قیمت ظروف طلای غذاخوری شاه را در حوالی ۱۰۷۷ قمری (۱۶۶۶ م) به ۳۲ تا ۵۰ میلیون بالغ دانستند. ظروف آبدارخانه، همه زرین و جواهرنشان بود و چهار هزار قطعه ظروف آلات خوان زرین جواهرنشان وجود داشت. جواهرات خواهر شاه عباس دوم، چهل هزار تومان آن روز قیمت داشت و کل جواهرات شاه به چند میلیون می رسید. (۵۶) البته در زمان شاه عباس اول، مقدار قابل توجهی از آن ذخایر، صرف تشکیل و تجهیز سپاه شد.

بدیهی است چنین نظام پولی در ایران، هیچگاه نمی توانست توسعه یافته و به تکامل برسد. حال آنکه در اروپا همانگونه که دیدیم، نظام پولی توسعه یافت و به سیستم بانکی و نیمه اعتباری که خدمات پولی بهتری را به جامعه ارائه می کرد، منتهی شد. در واقع نظام بانکی اروپا در عصر بورژوازی تجاری، حلقه اتصال و مرحله گذار بین سیستم پولی غیراعتباری که در آن ملاک تعیین ارزش پول، ذاتی و حقیقی است و سیستم پولی اعتباری که ارزش پول در آن اعتباری و حقوقی است، محسوب می شود. ولی ایران عصر صفوی هیچگاه از مرحله نخست فراتر نرفت و هم چنان در نظام ارزش پولی ذاتی و حقیقی، باقی ماند. از آنجاکه بانکها و نظام اعتباری، امروزه یکی از مهم ترین عوامل توسعه محسوب می شوند و اگر فرضاً این نظام بانکی و اعتباری از تمدن فعلی حذف شود، پسرقت مسلم خواهد بود، لذا به اهمیت نقش آن در توسعه واقف می شویم. بنابراین از لحاظ زمانی هر اندازه به عقب برگردیم، می بینیم به همان نسبت که خدمات بانکی و وسایل اعتباری، نقش کمتری ایفا می کنند، توان و نیروی محرکه کمتری در فرآیند توسعه به وجود می آید. بنابراین عدم گذار ایران عصر صفوی از مرحله نخست نظام پولی به مراحل دوم و سوم، به معنی سکون و عدم پیشرفت نسبت به ماقبل خود است.

در اینجا لازم است یکی از سیاست های مالی دولت صفوی که ظاهراً شباهتی با یکی از تدابیر مرکانتالیست ها دارد، توضیح داده و تبیین شود. ما گزارشات متعددی از سیاحان غربی در دست داریم مبنی بر اینکه صفویان می کوشیدند فلزات گران بها حدالامکان از مرزهای ایران به خارج برده نشود. شاه عباس صفوی خروج و صدور طلا را از مرزهای ایران ممنوع ساخته بود و حتی برای این که زائران ایرانی که عازم عتبات و مکه بودند، پول ایران را از کشور خارج نکنند، آنها را از رفتن به آنجا منع کرده بود. (۵۷) این سیاست در زمان اعتقاد

عباس اول از جمله شاه سلیمان صفوی (۵۸) (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ هـ ق) و شاه سلطان حسین صفوی (۵۹) (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ هـ ق) ادامه یافت. تأکید شاهان صفوی بر این امر به حدی بود که دربار ایران، اعتراض انگلستان به ایران را مبنی بر لغو توافق انجام گرفته بین طرفین از سوی ایران (یعنی توافقی که بنا بر آن درآمدهای گمرکی بندرعباس و هرمز بین دو طرف بالتسویه تقسیم می شد)، به این علت که تجار انگلستان طلا و نقره ایران را به خارج قاچاق می کنند، نادیده انگاشت. (۶۰) حتی شاه عباس از پذیرفتن خواسته کمپانی هند شرقی هلند، مبنی بر ارائه ادویه و سایر اجناس به جای پول نقد در مقابل خرید ابریشم از ایران، خودداری کرد. (۶۱) حال بایستی دید این سیاست مالی صفوی با همان سیاست در اروپا یکی است یا نه؟ در اروپا دولت ها نماینده و مجری دستورات نظام بورژوازی تجاری و حافظ منافع آنها بودند. دولت ها می کوشیدند با اجرای دستورات و سیاست های نظام پولی مذکور، ثروت مند شده و بتوانند به کمک آن ثروت، دستگاه نظامی قوی و مستقل از فنودال ها و دستگاه کلیسایی ایجاد کنند. در واقع پیشرفت صنعت در غرب به طور غیرمستقیم حاصل این تحولات و سیاست ها بود. حتی به قول نویسنده ای، نیاز به منابع مالی فراوان برای ایجاد و تجهیز ارتش بود که کشورهای اروپای غربی را به تحصیل فلزات گران بها به عنوان سیاست ملی گشاید. (۶۲) شاه عباس اول با اتخاذ این سیاست مالی، علاوه بر این که قصد حفظ ثروت خویش را داشت، هم چنین بدین وسیله می کوشید، بنیه نظامی حکومت خود را در مقابل خطرات خارجی و داخلی تقویت کند. (۶۳) بعد از شاه عباس اول، اخلاف او نیز این سیاست مالی را تعقیب کردند. اما اینان می کوشیدند ثروتی را که از این طریق جمع می شد، صرف تجملات و دیدیه و کبکبه خویش کنند. در اروپا ممانعت از خروج پول از کشور، موجب افزایش پول در گردش جامعه می شد و این افزایش معقول هم باعث افزایش و تکامل صنعت و تولیدات می شد. چراکه وجود رقم قابل توجه پول در دست مردم، موجب افزایش نسبی قیمت ها شده و همین امر، انگیزه ای برای افزایش کمی و کیفی تولیدات و صنعت می شد. ولی در ایران این ممانعت از خروج پول از کشور، موجب افزایش محتویات خزاین شاهی می گشت. بنابراین اجرای سیاست مالی مزبور در اروپا نه تنها موجب تبدیل تولید خانگی به تولید کارگاهی شد، بلکه حتی این کارگاه ها و کارخانه ها، به قول شروتین، اقتصاددان آلمانی (۱۶۸۶ م) باعث می شدند که پول بیشتری دست به دست شود. (۶۴) از طرف دیگر، این کارگاه ها و کارخانه ها پیش درآمدی برای تقسیم کار شدند که ثنوری مسدود آن بعدها توسط آدام اسمیت ارائه شد.

سیاست مرکانتالیست ها در تشویق رشد جمعیت و مهاجرت، در همین راستا قرار می گیرد. چرا که هر دو اینها برای بالا بردن میزان «جمعیت فعال» در اقتصاد، مؤثر بود. این سیاست، حجم اشتغال را در موارد ضروری بالا برده و موجب کاهش دستمزدها می شد و در نتیجه آن، هزینه کالاها تولیدی پایین می آمد. ضمن آنکه فراغت از کار را که غالباً همراه با سطح دستمزد بالا به وجود می آمد، از بین می برد. اما در ایران چون پول به اندازه کافی در دست مردم نبود، هیچگاه صنعت پیشروی و خانگی به صنعت کارگاهی و کارخانه ای بدل نشد و تقاضا برای مصرف کالا افزایش چشمگیری نیافت بنابراین چنانچه ثروت و پول در ایران در اختیار جامعه می بود، اولاً تقاضا برای کالاها افزایش می یافت و ثانیاً امکان سرمایه گذاری در راه توسعه صنعت و تبدیل صنعت خانگی به کارگاهی، فراهم می شد. در صورت وقوع چنین پدیده ای، نوعی تقسیم کار نیز در نیروهای انسانی شاغل در تولید و هم در عوامل خام تولید پدید می آمد. بدیهی است که اولین نتیجه آن، تبدیل و تخصیص بعضی از مزارع و روستاها به تولید نوعی از مواد خاص بود که در حقیقت می توانست مواد اولیه کارگاه های داخلی به حساب آید. در واقع این نوع تولید، آنتی تزی در تولید معیشتی و فنودالی محسوب می شود که نتیجه آن، تبدیل تدریجی کشاورزی فنودالی به کشاورزی بورژوازی بود. اما دیدیم که در ایران نه تنها چنین نشد، بلکه رکود را نیز در پی آورد. بنابراین اتخاذ چنین سیاست های مالی از سوی صفویان هم به جهت مبادی و هم به جهت نتایج حاصله از آن، نمی توانست در جهت سیاست های توسعه زای مرکانتالیستی باشد. علاوه بر این، به لحاظ روش شناختی هم نمی توانست در آن جهت باشد. زیرا روشی که دولت صفوی در این راستا پیشه خود ساخته بود، با بعضی امتیازات مالی و گمرکی که به خارجیان می داد، منافات داشت. (۶۵) یکی دیگر از علل عدم توسعه اقتصادی ایران، عدم توسعه سیاسی در ایران است که بحثی دیگر می طلبد. اما همین اندازه لازم است گفته شود که نظام سیاسی ایران به واسطه نوع ساختار آن، هیچگاه نمی توانست سیاست های بلندمدتی را در راستای توسعه اتخاذ کند. در واقع اقدامات صفویه و به ویژه شاه عباس اول را فقط می توان توسعه و پیشرفتی در عرض و نه در طول دانست. برای همین است که در دوره جانشینان عباس اول، علی رغم این که آنها پایبند به سیاست های سلف خود بودند، ولی به واسطه اساسی نبودن اصلاحات و سلبه ای بودن سیاست ها و اقدامات عباس اول، نواقصی جدی در نظام گردش پول، پدید می آمد. در واقع از آنجا که نظام حکومتی ایران غیردمکراتیک بوده است، تمایلات و سلبه های افراد حکومتی و در رأس آنها شاه بود که می بایستی اجرا شود. در واقع

توسعه اقتصادی

روانجا فرد یا افراد معین و محدودی مطرح شدند و نه دستگاهی که دارای اصول و قواعد شخص و مدون باشد. به عبارت دیگر، در حکومت صفوی با مدیران حقیقی و در نوع اروپایی، با مدیران حقوقی سروکار داریم که در مورد نخست، سلیقه و تمایلات شخصی آنها تعیین‌کننده بود و در دیگری، سلیقه‌های شخصی چندان محلی برای بروز و عمل نداشت.

عامل عمده دیگری که می‌توان آن را در توسعه غرب مؤثر دانست، ایجاد شرکت‌های بزرگ تجاری بود. چرا که این شرکت‌ها مجموعه‌ای از سرمایه‌های بازرگانان بودند که به طور متمرکز و مدفند به کار می‌پرداختند. این پدیده موجب می‌شد که بازرگانان یک کمپانی در کشور خارجی در خرید و فروش کالا، بر سر قیمت آن، با یکدیگر رقابت نکنند. به عبارت دیگر، به منظور انجام بهتر تجارت در قسمت‌های منزوی و دورافتاده دنیا و با در مناطق بیگانه که به اروپا نزدیک‌تر بود، مثل دنیای اسلام، خاور نزدیک و یا روسیه، بازرگانان اروپا و دولت‌های آنها دست به دست هم داده و شرکت‌های تجاری ایجاد کردند که معروف‌ترین آنها کمپانی هند شرقی است که ابتدا توسط انگلستان در (۱۶۰۰ م) و سپس هلند در ۱۶۰۲ و فرانسه در ۱۶۶۴ تأسیس شدند. (۶۶) در انگلستان و سایر کشورها به جز فرانسه، این‌گونه شرکت‌های بزرگ، چندان به ابتکار دولت تأسیس نشدند، بلکه به همت خود اصناف به وجود آمدند. البته این به معنی عدم دخالت دولت در آنها نبود، بلکه دولت‌ها حامی منافع این شرکت‌ها در خارج بودند و سیاست‌های خود را متناسب با منافع آنها جهت می‌دادند.

پیدایش و قوام سرمایه‌داری در انگلستان، ندریجاً به صورت یک تحول طبیعی از طریق تبدیل اصناف به شرکت‌ها و یا سازمان‌های واحد مشترک خرید و تهیه مواد اولیه و یا فروش کالاها و مصنوعات انجام می‌گرفت. (۶۷) در فرانسه که مردم آن اکثراً مذهب کاتولیک داشتند، همواره تحولات اساسی در زمینه‌های مدنی، دیرتر از کشورهای اروپایی پروتستان مذهب به وقوع می‌پیوست. لذا بعد از گذشت چندین دهه از تشکیل کمپانی‌های متعدد هند شرقی در انگلستان و هلند، دولت فرانسه تازه متوجه شد که از چه نعمتی محروم بوده است. چرا که این شرکت‌ها با امتیازات انحصاری تجاری که در بعضی کشورها کسب کرده بودند، ثروت سرشاری را عاید کشور خود می‌کردند. لذا دولت فرانسه مصمم شد که خود به تأسیس چنین شرکتی اقدام ورزد. بنابراین ژان بابتیست کولبر وزیر دارایی لویی چهاردهم، طرحی را به دولت پیشنهاد کرد که به نهضت کلبرتیسم معروف شد. یکی از مواد این طرح، ایجاد شرکت‌های تجاری بزرگ بود. (۶۸) چون برای تأسیس و ترتیب کمپانی هند

شرقی فرانسه و تهیه مقدمات آن، اشخاص متخصص و متبحر در خود فرانسه وجود نداشت، لذا تصمیم گرفتند به هر قیمتی که باشد از بیگانگان و کارشناسانی که تبحر و تجارب مخصوصی در این مورد داشتند، استفاده کنند. از این رو، مسیو دوپلو که در گذشته سمت سفارت در هلند را داشت، مأمور این کار شد و به عنوان مدیر شرکت، منصوب گردید و از هلند اشخاص زیادی را که سابقه خدمت در شرکت هند شرقی هلند داشتند، استخدام کرد. (۶۹) دولت‌های اروپایی از شرکت‌های تابعه خود حمایت می‌کردند و در عوض انتظار داشتند که شرکت‌های تابعه، طلا و نقره سایر کشورها را از طریق مبادله به مملکت خود جلب کنند. این دولت‌ها بعدها توانستند به کمک همین شرکت‌ها، تسلط نظامی - سیاسی خود را بر سایر نقاط جهان گسترش داده و امپراطوری‌هایی را از این طریق ایجاد کنند. (۷۰)

اما در ایران، تجارت خارجی منحصرأ در اختیار ارامنه بود که به تدریج برای ارامنه، منفعت شخصی، مهم‌تر از مصالح کشور و شاه شد. ما این را به سهولت می‌توانیم از منابعی که به خروج غیرقانونی طلا و نقره از کشور توسط ارامنه گواهی داده‌اند، استنباط کنیم. (۷۱) ارامنه به طور منفرد کار می‌کردند و تحت مدیریت واحد و متمرکزی نبودند. لذا احتمال رقابت بین آنها بر سر قیمت کالاها مورد معامله وجود داشت و تصمیم‌گیری واحدی که از رأس مجموعه صادر یا عرضه شود و بقیه در امور تجاری، ملزم به رعایت آن تصمیمات شوند، وجود نداشت. بنابراین نبود کمپانی‌های تجاری در ایران، نبود کارگاه‌های تولیدی و صنعتی، عدم تبدیل تدریجی مزارع داخلی به تولید موادخام برای کارخانه‌های داخلی، نبود پول کافی در دست مردم و وجود نظام فئودالیسم، همه و همه عواملی مرتبط به هم بودند که برخلاف آنچه در اروپا اتفاق افتاد، موجب توسعه نیافتگی ایران شدند.

یادداشت‌ها:

- 1 - Chenciner, Robert and Magokhanov; Ibid; P. 126
- 2 - اسکندریک ترکمان (منشی)، عالم آرای عباسی، ص ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷، پیتر دولالاه، سفرنامه پیتر دولالاه، ترجمه دکتر شجاع‌الدین شفا، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۲۸، تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه تهرانی، کتابخانه سنایی و کتابفروشی نایب، ص ۱۹ و ۶۱
- 3 - بیروند، فرانسه، سرمایه‌داری و حیات سده ۱۸۰۰ - ۱۲۰۰، ترجمه بهزادبانی، نشر نی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ هم چنین نک شاردن و دیگر سفرنامه‌های اروپاییان مربوط به عصر صفوی
- 4 - شومستر والسیر، سیلا، ایران عصر صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان، ترجمه غلامرضا وهرام، امیرکبیر، ص ۲۵ و ۲۶ و ۹۸ و ۹۹
- 5 - فیکورتروا، دن کارسیلیوا، سفرنامه فیکورتروا، ترجمه غلامرضا سعیدی، نشر نی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۲
- 6 - شومستر والسیر، سیلا، پیشین، ص ۵۶
- 7 - همان: ص ۹۰، فلسفی، مصغره، زندگانی شاه عباس اول، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۶۷
- 8 - شومستر والسیر، سیلا، پیشین، ص ۵۸
9. Chenciner... and Magokhanov; Ibid; P. 126
10. Herzog, Edmund M. «Raw silk exports in the safavid» Jr. Iranian studies; Vol. 24; 1992 P. 61
- 11 - تاورنیه، پیشین، ص ۴۰۱
- 12 - شاردن، سیاحت‌نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، امیرکبیر، ۱۳۵۰، ج ۴،

- ۳۸ - ص
- ۱۳ - تاورنیه، پیشین، ص ۵۶
- ۱۴ - شاردن، ج ۲، ص ۲۸
- ۱۵ - تفصیلی، دکتر فریدون، تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره معاصر، نشر نی، ۱۳۷۲، ص ۱۹
- ۱۶ - همان: ص ۲۹
- ۱۷ - همان: ص ۱۸
- ۱۸ - همان: ص ۲۳
- ۱۹ - همان: ص ۲۲
- ۲۰ - شارل ژید و شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه دکتر کریم سنجابی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲
- ۲۱ - تفصیلی، دکتر فریدون، پیشین، ص ۵۷
- ۲۲ - پالمرو، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم سری، امیرکبیر، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۱۳۰
- ۲۳ - یزدن، لونی، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه هوشنگ مهدوی، مروارید، ۱۳۵۴، ص ۳۱
- ۲۴ - پالمرو، پیشین، ص ۱۳۸-۱۳۹
- ۲۵ - همان
- ۲۶ - تفصیلی، پیشین، ص ۵۸۹

27. Edmund; Ibib, P.61
28. Chenciner, ... and Magokhanov; Ibid; P.126
- 29 - مسوارینسک، ژوزف، سفرنامه آنتونیو شرنلی، ترجمه آوانس، انتشارات برادران باقراف، ۱۳۲۰، هق
30. See chenciner, Robert and...; Ibid; P.124
- 31 - برای اطلاع بیشتر از ورود پارچه اروپایی به ایران رک: تاورنیه، ص ۲۸۷، اولتاریوس، آدام، سفرنامه آدام اولتاریوس، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۰۹
- 32 - تاورنیه، ص ۳۶۶، ۳۶۷
- 33 - شاردن، ج ۲، ص ۲۴۷ و ۲۴۶
- 34 - ایون گروس، سعیر زیبا، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، ۱۳۷۰، ص ۲۹۸، تاورنیه ص ۷۰۲
- 35 - کمپفر، انگلرت، سفرنامه کمپفر، ترجمه جهانداری، خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۵، ایون گروس، ص ۳۷۶، فلور، ویلم، اولین سفرهای ایران و هلند، ظهوری، ۱۳۵۴، ص ۲۵ و ۲۶، شاردن، ج ۲، ص ۳۰۸ و ۳۰۷
- 36 - شومستر والسیر، ص ۱۰۵
- 37 - کمپفر، ص ۲۵۹، ۲۶۰
- 38 - بیروند، فرانسه، ص ۲۲۹
- 39 - تاورنیه، ۲۶۸
- 40 - رک: کمپفر، ص ۱۱۶، تاورنیه، ص ۱۸
- 41 - بیروند، فرانسه، ص ۵۱۲
- 42 - شاردن، ج ۲، ص ۵۷، فیکورتروا، دن‌کارسیلیوا، ص ۲۱۱، کمپفر، ص ۱۹۱، ۱۸۵ و ۱۸۰، ایون گروس، ص ۲۲۲، کاری، جملی، سفرنامه کاری، ترجمه نجوینی، کارنگ، ص ۶۴ و ۶۳، هم چنین رک:

- See Stevens, sir Roger; «European visitors to the safavid court» Jr. Iranian studies; Vol. VII, N.1-2, P.438
- 23 - ایون گروس، ص ۲۵۸
 - 24 - کلاو، شیردین، ظهور و سقوط تمدن، ترجمه محمد طلوعی، انتشارات بدر، ۱۳۷۰، ص ۲۲۷
 - 25 - ویل دورانت، تاریخ تمدن، اصلاح دینی، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۴۸، ج ۴، ص ۳۰۶
 - 26 - نک: تفصیلی، پیشین، ص ۵۸
 - 27 - بیروند، فرانسه، ص ۲۶۲
 - 28 - کلاو، شیردین، ص ۲۲۸ و ۲۵۰
 - 29 - بیروند، فرانسه، ص ۲۷۵ و ۲۷۶
 - 50 - لندن، لونی، ص ۷، ویل دورانت، ج ۴، ص ۳۰۳، تفصیلی، ص ۲۵ و ۲۶
 - 51 - گمبل، آندره، جهان و غرب، ترجمه رضا شیرزاد، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۱۱، ص ۱۸
 - 52 - برای اطلاع بیشتر در مورد فئودالیسم در عصر صفوی رک: به ا.ک.س. لعیون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشار علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۲ تا ۱۳۲
 - 53 - ژوزف سوارینک، پیشین، ص ۲۹
 - 54 - تاورنیه، ص ۲۸۵
 - 55 - باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۰۵
 - 56 - همان: ص ۲۰۷ و ۲۰۸
 - 57 - تاورنیه، ص ۵۱۵ و ۵۱۳، سفرنامه سانسون، ترجمه نقی تفصیلی، ابن سینا، ۱۳۶۴، ص ۲۰۱، کمپفر، ص ۱۷۸، کروینسکی، سفرنامه کروینسکی، ترجمه عبدالرزاق ذنبلی (مقتول)، نوس، ۱۳۶۳، ص ۲۵
 - 58 - سانسون، ص ۱۸۸
 - 59 - گزارش سفیر نیرنگال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه پروین حکمت، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۸۲
 - 60 - شاردن، ج ۳، ص ۲۸۳
 - 61 - ویلم فلورا، ص ۳۱
 - 62 - تفصیلی، ص ۵۱
 - 63 - ویلم فلورا، ص ۳۱
 - 64 - بیروند، فرانسه، ص ۲۷۲
 - 65 - نک: کمپفر، ص ۱۱۵ و ۱۱۴، شاردن، ج ۳، ص ۳۰۷ و ۳۰۸، ایون گروس، ص ۳۷۶
 - 66 - پالمرو، ج اول، ص ۱۴۰ و ۱۴۱
 - 67 - یزدن، لونی، ص ۲۸
 - 68 - تفصیلی، ص ۵۹ و ۵۸
 - 69 - شاردن، ج ۳، ص ۱۲۴
 - 70 - پالمرو، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۱
 - 71 - Ferier و P.55، نقل از سیوری، راجر، ترجمه کامیاب عزیز، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۹۹